

دکتر طاهره عظیم‌زاده طهرانی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

زهرة پوررمضان

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

وجوه اشتراک و افتراق

قضا و قضاوت عصر سلجوقی با دوره‌های پیش از اسلام

چکیده

تاریخ کهن ایران با فرهنگ و تمدنی غنی از جهت قضایی و رسیدگی به جرایم و سازمان‌های مربوط به آن فراز و نشیب‌های فراوانی را سپری کرده است. مدها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان هر یک قوانین قضایی خود را داشتند.

با ظهور اسلام، قرآن اساس قوانین را تشکیل داد و عدالت و دادگستری و اصل تساوی در اجرای حدود الهی و مجازات‌ها از اهم مسائل اسلامی گردید و مقام قضا به عنوان عالی‌ترین مرجع و مقام تجلی یافت.

اگر چه با ورود ترکان به ایران، استقلال قضایی آشفته شد ولی گام‌های بلندی در راه ساماندهی نهاد دادرسی، برداشته شد و افرادی با عنوان قاضی و قاضی القضات با وظایفی نسبتاً مشخص به امور رسیدگی می‌کردند. قاضیان

معمولاً همیارانی با عنوان‌های شهنه، رئیس، وکیل، عسس و امیر حرس داشتند که در انجام امور قضایی در رسیدگی به جرایم با آنها همکاری می‌کردند. این مقاله بر آن است تا نقاط اشتراک و افتراق وضعیت قضایی عصر سلجوقی نسبت به دوره‌های پیش از اسلام را بررسی کند. گمان می‌رود که قضا و قضاوت این عصر بیشتر تحت تأثیر دوره‌های پیش از اسلام به ویژه عصر ساسانی بوده است.

واژگان کلیدی:

قضا، قاضی، عدالت، حقوق، سلجوقیان

مقدمه

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«پس میان مردم به حق حکم کن و پیروی هوای نفس مکن»^۱؛
«و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت حکم کنید»^۲

در جوامع اولیه، انتقام تنها وسیله آرامش قلب بود و کسانی که از عملی رنج برده بودند سعی می‌کردند به گونه‌ای شدیدتر تلافی کنند. بردباری و عفو، نشاندی ضعف نفس شمرده می‌شد. اجرای انتقام، شدید و غیر انسانی بود و هیچ گونه حد حصر و قاعده‌ای نداشت. بین مسؤول و غیرمسؤول تفاوتی نبود و کسانی که به هیچ وجه وارد نزاع و درگیری نشده بودند مانند پیرمردان و کودکان مجازات می‌شدند. حتی حیوانات و مردگان را نیز بی‌نصیب نمی‌گذاشتند و غالباً نعش مردگان را شلاق می‌زدند و می‌سوزاندند. به تدریج بزرگترها و ریش سفیدان قوم بر اثر تحولات اجتماعی در صدد بر آمدند که هر عمل بدی را بر حسب خصوصیات آن مجازات کنند و از حدود معینی تجاوز نکنند. به این ترتیب از اجرای انتقام فردی به طور مطلق جلوگیری به عمل آمد. در تاریخ گاهی اوقات به محاکمه‌ها و داوری‌هایی بر می‌خوریم که از قوانین و مقرراتی به شدت ظالمانه و ضد انسانی الهام گرفته و یا اساساً تابع هیچ نوع قانون و ضابطه‌ای نبوده و تنها خواست وارده‌ی حاکم بود که معیار قضاوت‌ها قرار می‌گرفت، نه قانون و این جملات که «اراده‌ی ما بر این است» و یا «ما مقرر می‌داریم» بود، که در دادگاهها متجاوز و ستمکاری را تبرئه کرده و از مجازات می‌رهانید و یا سر مظلومی را به باد می‌داد.

روشن است که یکی از پایه‌های اساسی استقلال هر ملت، استقلال قضایی است، زیرا تا این اصل اساسی در حیات اجتماعی تثبیت و تحکیم نشود، هیچ گاه آن ملت از واقعیت استقلال برخوردار نخواهد شد و در زمینه‌ی نداشتن استقلال قضایی و- خدای

^۱. «فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی» (ص/۲۶)

^۲. «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» (نساء/۵۸)

نخواستہ- سیاست زدگی مسأله‌ی قضا، از استقلال دم زدن شعاری تو خالی است، بنابراین قرآن کریم که بنیان‌گذار استقلال امت اسلامی است، این اصل مهم و حیاتی را مورد عنایت مخصوص قرار داده و مراجعه به سازمان قضاوت اسلامی و خضوع مطلق در برابر احکام صادره از سوی دادگاه‌های اسلامی را شرط مسلمانی قرار داده است. ارزیابی نهادهای اسلامی از جمله قضا در ایران به دلیل نبود اسناد و مدارک دشوار است. البته کمبود اسناد ربطی به از بین رفتن آنها ندارد، چرا که بعضی از معاهدات و امور عرفی که مخالف شریعت بوده هرگز ثبت نمی‌شده و از طرف دیگر امور محلی و ثبت و ضبط آنها در سراسر ایران با امکانات آن روز، امری مشکل بوده و ظاهراً ثبت صحبت‌های ریش سفیدان هم ضروری محسوب نمی‌شده است. مشکل دیگر کاربرد اصطلاحات نادرست و غیر مصطلح در منابع است. بعضی از این اصطلاحات با مفهوم کلی به کار رفته است و گاهی هم اصطلاح مشابهی به چند نهاد اطلاق شده و مفهوم هر اصطلاح نسبت به زمان و مکان فرق کرده است. مواردی از این عدم صراحت را می‌توان در ایام رواج اصطلاحاتی چون اقطاع، نایب، شحنة، رئیس و ... مشاهده کرد. این نکته هم گفتنی است که تعدد مناصب یک عمل عمومی بوده، از این رو وقتی یک نفر بیش از یک مقام داشته، تشخیص وظایف و نشان‌های او در لابه لای منابع دشوار می‌باشد. در مورد تاریخ قضا در اسلام پژوهش‌هایی انجام شده همچون نهاد دادرسی در اسلام ولی به وضعیت قضایی عصر سلجوقی و مقایسه‌ی آن با دوران قبل، پژوهش انجام نشده است.

قضا و قضاوت پیش از اسلام

از زمان‌های بسیار دور در ایران رسیدگی به جرایم و سازمان‌های مربوط به آن وجود داشته است. ایران باستان بخش وسیعی از دنیای قدیم را در بر می‌گرفت که دارای تمدنی چشم گیر و با سابقه بود. چنین تمدنی نمی‌توانست بدون استفاده از مقررات و موازین قضایی به ویژه در ارتباط با تعقیب جرایم باشد. البته اسناد و مدارک زیادی باقی نمانده، تا ترسیمی کامل از دستگاه کیفری آن دوران را به طور دقیق ارائه نماید. به گمان می‌رسد در آن زمان دادرسی و تعقیب جرایم در ایران در مرحله‌ای قرار داشت که

دیگر کشورهای متمدن جهان آن زمان، از آن بی‌بهره بودند (مدنی، آیین دادرسی کیفری ۲۰، ص ۳۰)

مادها، بنا به قول تاریخ نویسان یونانی و سنگ نوشته‌های آشوری و کتاب تورات، از کسانی بودند که امر قضا سخت گیر و تخلف از قانون را روا نمی‌داشتند و تجاوزکاران را به شدت مجازات می‌کردند. این روش به حکومت‌های پس از مادها هم سرایت کرد. هردوت، تاریخ‌نگار مشهور یونانی، می‌نویسد: «بیش از هر چیز دادگستری مورد توجه ایرانیان بود.» (کلی یو، تاریخ هردوت، ۱/۱۸۵) و در جای دیگر هم می‌نویسد: قوم ماد از بین خود شخصی را به عنوان قاضی انتخاب کرده بودند که محبوبیتش تا به آن پایه بود که اهالی نقاط دیگر از داوری او استفاده می‌کردند. این فرد دیوکس^۱ بود که از مدت‌ها پیش در دهکده‌ی خود مورد احترام و ستایش بود. دیوکس چون پادشاه شد قواعدی وضع کرد که موقعیت خود او با اجرای آن استحکام یافت. سپس در صدد استقرار عدالت و دادگستری برآمد. به گونه‌ای که خلاصه‌ی مرافعات را کتباً برای او به قصر می‌فرستادند و برای هر کاری که به او مراجعه می‌شد، پس از قضاوت حکمی صادر می‌کرد و پس می‌فرستاد. هر بار که مطلع می‌شد که کسی مرتکب جرمی شده است او را به حضور می‌طلبید و در هر مورد، مجازاتی متناسب با تقصیر مرتکب به او می‌چشانید و در سراسر منطقه‌ای که حکومت می‌کرد جاسوسانی مأمور بودند که کار آنها نظارت و شنیدن گفته‌های مردم بود (همو، همان، ۱/۱۸۸).

در محاکم ایران باستان معمولاً قضاوت لایق و امین منصوب می‌شدند و بی‌طرفی و اجرای عدالت را در داوری اعمال می‌کردند و قضاتی که حکم غلط می‌دادند و یا رشوه می‌گرفتند، به اعدام محکوم می‌شدند (مدنی، آیین دادرسی کیفری ۱ و ۲، ص ۳۱).

^۱ Diokes در سال ۷۱۵ پ.م، مقارن تاریخی که هردوت برای استقرار سلطه‌ی دیوکس نقل کرده شخصی به نام دیوکو dayoukkou، از افسران عالی رتبه مانان، Mannai، علیه پادشاه خود متحد و دست‌نشانده‌ی سارگون پادشاه آشور بود شورید، این شورش بیشتر به تحریک یکی از پادشاهان مجاور بود که در کشور اورارتو، ourartou، سلطنت می‌کرد، این دو اسم یعنی دیوکو و دیوکس با هم شباهتی تام دارند، ولی سرنوشت این دو شخصیت با هم متفاوت است، به گونه‌ای که متون کتیبه‌های میخی حاکی از این است که دیوکو به دست سارگون اسیر شد و به اسارت کشور آشور رفت، در حالی که دیوکس در کشور ماد به سلطنت رسید و خاندان سلطنتی ماد را تأسیس کرد. (تاریخ هر دوت ۱/۱۸۵)

قضا و قضاوت در دوره‌ی هخامنشیان

در ایران دوره‌ی هخامنشی، تمام قدرت‌ها و اختیارات و از جمله قوه‌ی قضایی زیر نفوذ شاه بود و هیچ حق و منطقی در برابر او ابراز وجود نمی‌کرد. با این حال شاه غالباً عمل قضاوت را به یکی از دانشمندان سالخورده واگذار می‌کرد. در دربار، هیأتی مرکب از هفت قاضی، یعنی نوعی دادگاه پادشاهی وجود داشته است. هرودوت نقش آنان را چنین تعریف می‌کند: «قضات سلطنتی رجالی هستند که آنان را از میان پارسیان برای تمام عمر یا تا زمانی که خطایی از آنان سر نزده باشد بر می‌گزینند. امر داوری و تفسیر قوانین اجدادی بر عهده‌ی آنان است و همه‌ی اختلافات برای حل و فصل به آنها ارجاع می‌شود» (تواریخ، ص ۲۰۴) در واقع معلوم است که انتصاب و عزل قضات سلطنتی در قلمرو اختیارات پادشاه قرار دارد. پادشاه می‌تواند قاضی سلطنتی را به هر کس، حتی به آن کس که از طبقات فرو دست است اعطا کند.

پس از ۷ نفر قاضی سلطنتی، محکمه‌های محل بود که در سراسر کشور وجود داشت. قوانین را کاهنان وضع می‌کردند و تا مدت زیادی کار رسیدگی به دعاوی در اختیار ایشان بود. ولی در زمان‌های متأخرتر افرادی به‌جز کاهنان به این گونه کارها رسیدگی می‌کردند. در دعاوی، جز آنها که اهمیت فراوان داشت، غالباً ضمانت را می‌پذیرفتند و در محاکمات از راه و رسم منظم خاصی پیروی می‌کردند. محاکم همان گونه که برای کیفر و جرایم نقدی، حکم صادر می‌کردند، پاداش نیز می‌دادند و در هنگام رسیدگی به گناه متهم کارهای نیک و خدمات او را نیز به حساب می‌آوردند. برای آنکه کار محاکمات قضایی به درازا نکشد، برای هر نوع مرافعه مدت معینی مقرر بود که باید در ظرف آن مدت حکم صادر شود و نیز به طرفین دعوی پیشنهاد سازش می‌کردند تا نزاعی که میان ایشان است به وسیله‌ی داور و به طریق مسالمت آمیز حل شود. چون رفته رفته سوابق قضایی زیاد شد و قوانین طول و تفصیل پیدا کرد. گروه خاصی به نام «سخن‌گویان قانون» پیدا شدند که مردم در کارهای قضایی با آنها مشورت می‌کردند و برای پیش بردن دعاوی خود، از ایشان کمک می‌گرفتند. در محاکمه‌ها سوگند دادن و وا گذاشتن متهم به حکم الهی نیز مرسوم بود. هم چنین متهم را به کار سختی چون انداختن خویش در رودخانه یا مانند آن وا می‌داشتند تا در صورتی که بی‌گناه باشد از

خطر برهد و گرنه جان خود را از دست بدهد. (راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ۱/۴۳۸-۱۳۹؛ دوران، تاریخ تمدن، ص ۵۳۲)

شکستن قانون بر ضد دولت و شخص شاه و خانواده‌اش یا حتی برضد دارایی او ممکن بود خطر مرگ داشته باشد. درباره‌ی کیفر بزه‌های عادی، آگاهی اندکی داریم اما به گمان می‌رسد که بریدن دست و پا یا کور کردن معمول بوده است. داریوش تا پایان زندگی اش به قوانین خوب خود می‌بالید. او مجموعه قوانین خود را نه تنها بر سنگ، بلکه بر لوحه‌های پخته و چرم‌های آماده می‌نوشت و برای ملل تابعه و سرزمین‌های دور و نزدیک می‌فرستاد. شهرت او همچون یک دادگزار، پس از او زنده ماند. برای افلاطون، داریوش دادگذاری بود که داده‌های او شاهنشاهی پارسی را تا زمان این فرزانه نگاه داشته بود. حتی تا ۲۱۸ ق.م در اواسط دوره‌ی سلوکی «داد» شاه هنوز همچون قانون فرمانروا نقل می‌شد (اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۷۶).

در دوره‌ی هخامنشی، بسیاری از اصول هند و اروپایی هنگام رسیدگی به دعاوی رعایت می‌شده است که از آن جمله «سوگند» را باید نام برد. داریوش شاه می‌گفت، کسی که دیگری را متهم می‌کند برای اثبات دعوی خود باید سوگند بخورد و ظاهراً در ایران به اهورا مزدا سوگند می‌خورند. کیفرها معمولاً بسیار سخت بود، از جمله کشتن و مثله کردن و نفی بلد بسیار رایج بود و ظاهراً در دادگستری اصل مسؤولیت خویشان اعمال می‌شد (فرای، میراث باستانی ایران، ص ۱۷۲).

قضاوت در عهد اشکانیان

هر چند اشکانیان سالیان سال حکومت کردند اما به دلایلی از جمله تسامح و تساهل آنان نسبت به ادیان و معتقدات ملل گوناگون و نداشتن تعصبات مذهبی، سلاطین ساسانی و موبدان متعصب زرتشتی نه تنها در مقام تدوین و گردآوری اسناد و مدارک اشکانیان بر نیامدند، بلکه بر اساس دشمنی که با فرمانروایان و شاهان آن سلسله داشتند، تا آن جا که توانستند در محو مدارک تاریخی این دوره کوشیدند. بنابراین از تشکیلات حکومتی اشکانیان از جمله سیستم قضایی و نظام دادگستری این عصر اطلاعات دقیقی در دست نیست. در عین حال از آگاهی‌های اندکی که از منابع یونانی و رومی به دست می‌آید می‌توان گفت نخستین پادشاه اشکانی به انجام اصلاحات اداری و قضایی پرداخت. وی دو

خبرگزار منصوب کرد تا یکی شاه را کتباً از کارهای خیری که باید انجام دهد، آگاه سازد و دیگری به شاه یادآوری کند که امر قضاوت و انتقام گرفتن از مجرمان را به خاطر داشته باشد و نیز خبرگزار نخست موظف بود که مراقب باشد مبادا پادشاه در منصب قضاوت به هنگام داوری در حال خشم و غضب فرمانی خارج از مرزهای عدالت صادر نماید. شاه اشکانی سمت ریاست روحانیون را داشت و قاضی القضات هم بود. در شهرها به حکم پادشاه نجیب زادگانی دارای حق قضاوت و رسیدگی به اختلافات و دعاوی مردم بودند و این حق در حوزه‌ی ملوک الطوائفی در خاندان نجیب زاده‌ی مزبور موروثی بوده است. اقلیت‌های مذهبی به ویژه قوم یهود دارای سیستم قضایی مخصوص به خود بودند و این استقلال قضایی برای اقلیت‌های مذهبی چه در خطه‌ی دولت مرکزی و چه در حوزه‌ی حکومت شهریاران محلی به طور یکسان وجود داشته و نصب قضاوت برای اقلیت یهودی بر عهده‌ی رئیس جماعت یهودیان بوده است. (حجتی کرمانی، سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ، ص ۷۳-۷۶)

قضا و قضاوت در دوره‌ی ساسانیان

شیوه‌ی حقوقی هر جامعه‌ای بازتاب روش زندگی و شرایط و بافت فرهنگی - اجتماعی آن جامعه است. حقوق ایران در روزگار ساسانی نیز از این قاعده بیرون نیست. تا آنجا که از پژوهش‌ها و برداشت‌های پژوهشگران و منابع تاریخی برمی آید جامعه‌ی ساسانی بر پایه‌ی امتیاز طبقاتی استوار بوده است. طبقه‌ی اول؛ روحانیون (آشروان) بودند که به قاضیان (دادور)، پارسیان، دستوران و آموزگاران تقسیم می‌شدند (کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱۸-۱۱۹).

سرپرست کل داد ورزان را «شهرداد ورز» یا قاضی دولت می‌خواندند و این همان قاضی القضات یا قاضی قاضیان است که در روزگار عباسیان به دستگاه دادرسی اسلامی راه یافت. در زمان ساسانیان دو دادگاه به دادرسی می‌پرداخت؛ یکی دادگاه شرع و دیگری دادگاه عرف.

دعاوی خانوادگی و آنچه به آن وابسته است هم چون ارث، وصیت، فرزند خواندگی، اموال منقول یا غیر منقول، آتشکده‌ها و رسیدگی به اختلافات بزرگان در حوزه‌ی صلاحیت دادگاه‌های دولتی یا عرفی بود (احمدی، قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان، ص

۱۰۶-۱۰۸). با این حال، مغان زردشتی از چنان صلاحیت گسترده‌ای در رسیدگی به پرونده‌ها و دعاوی برخوردار بودند که تا اندازه‌ای می‌توان گفت در همگی دعاوی و مسائل قضایی دخالت داشتند. به نوشته‌ی آگائاس^۱ رومی از دیدگاه ایرانیان هیچ محکمه‌ای جز به تأیید یکی از مغان، شرعی نیست. (کریستین سن، وضع ملت و دولت دربار در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان، ص ۳۴-۳۵ و ۹۷)

در دادرسی‌های مهم، دادگاه با چند دادرس برپا می‌شد و رأی اکثریت ملاک قرار می‌گرفت. هم چنین قضاوت یاورانی داشتند که پس از صدور رأی دادنامه را نزد رئیس دادگاه می‌فرستاد (احمدی، قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان، ص ۱۱۰).

آنچه از ماتیکان هزار داتستان^۲ بر می‌آید، طرفین دعوی می‌توانستند در دادگاه‌های حقوقی از مشاور یا وکیل استفاده کنند و دادرسی علنی بود. احکامی که از سوی دادرسان ناحیه‌ها صادر می‌شد در دادگاه پایتخت که با شرکت شاه برگزار می‌شد در خور گسیختن بود. در واقع این دادگاه نقش دیوان عالی را داشت. دادگاه می‌توانست از خواهان وثیقه بگیرد. اگر خواهان بر خلاف حکم و دستور دادگاه رفتار می‌کرد این وثیقه به سود دولت ضبط می‌شد. (احمدی، قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان، ص ۱۱۲).

دادرسی در ایران باستان از امتیاز طبقاتی برخوردار بود. قاضی مانند هر کارمند دیوانی بلند پایه، از میان اشراف و نجیب زادگان برگزیده می‌شد. زد و بندهایی که روحانیون درباری ساسانی با حکومت و دولت مردان داشتند چندان فضای اطمینان بخشی برای یک دادرسی آسان و دادگرانه و مردمی فراهم نمی‌کرد. گاهی اوقات برچسب‌های بی دینی و بد دینی که به دست مغان زردشتی انجام می‌گرفت نشانی از بی‌ثباتی امنیت قضایی در روزگار ساسانی بود (ساکت، محمد حسین، نهاد دادرسی در اسلام، ص ۲۷). هم چنین باید توجه داشت که در عصر ساسانی قاضی احترامی به سزا داشته است و افرادی مجرب را بر مسند قضا می‌نشانده‌اند. محاکم هر ناحیه را یک نفر قاضی روحانی اداره می‌کرد. او مراقب بود که احکام و اعمال رؤسای غیر روحانی ناحیه نیز موافق

^۱.Agacias

^۲. ماتیکان هزار داتستان یا کتاب هزار حکم از کتاب‌های ارزشمند به خط پهلوی است که فرخ پسر بهرام نویسنده‌ی آن است و در سال‌های پایانی خسرو پرویز نوشته شده است (ساکت، محمد حسین، نهاد دادرسی در اسلام، ص ۲۳).

عدالت باشد. از مأموران عالی رتبه نواحی که اختیار قضایی داشتند، یکی سرو شورزداریگ^۱ یا مستمع روحانی و دیگر دستور همداد^۲ بوده است. هر روستا یک مرجع قضایی پایین تری داشته، که ریاست آن با دهقان مخصوصی بوده که به آن روستا می‌فرستاده‌اند. قوه‌ی عالی‌ه قضایی به پادشاه اختصاص داشت.

اگر کسی در مراجع عدلیه محلی به حق خود نمی‌رسید، همواره می‌توانست به شاه رجوع کند. در برخی منابع آمده است که بیشتر پادشاهان ایران در بعضی مواقع مخصوص، سوار بر اسب شده بر بالایی می‌ایستادند و از آنجا همه جماعتی را که در صحرا گرد آمده بودند، می‌نگریستند و به دعاوی رسیدگی می‌کردند. (کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۰۳-۴۰۵)

هم‌چنین، پادشاهان ساسانی سالی دوبار در اعیاد نوروز و مرگان، بار عام می‌دادند و ورود همه را آزاد می‌کردند چند روز پیش از آن، از طرف شاه اعلام می‌شد، که بار عام خواهد داد تا شاکی و متشکی عنه خود را برای پاسخ‌گویی آماده کنند. پس از آن پادشاه به موبدان موبد دستور می‌داد تا افرادی امین در مدخل قصر قرار دهد که کسی از ورود متظلمان ممانعت نکند و اعلام می‌کرد، هر کسی در این موقع مانع شود، از این که مظلومی شکایت خود را عرض کند، نسبت به خدا و پادشاه مرتکب گناهی عظیم شده و از امان قانون محروم خواهد بود.

سعید نفیسی از قول امین مارسلن^۳ می‌نویسد، ایرانیان بسیار از قوانین می‌ترسیدند. قانون درباره‌ی فراریان سپاه بسیار سخت بود، به گونه‌ای که در برابر جنایت یک تن تمام خویشاوندان او را می‌کشتند. باید در نظر داشت که این نکته یادگار اولین تمدن بشری بوده است که همه افراد یک خاندان و یک قبیله، مسؤول بدکاری یک تن باشند. (تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۳۵)

قانون برای احضار شهود، مهلتی معین می‌کرده و مدت دعوی به وسیله‌ی نظامنامه‌ی ثابتی، محدوده بوده است. در صورتی که نسبت به تقصیر یا بی‌تقصیری متهم شکی واقع می‌شد، کار را به امتحان محول می‌کردند و این رسم بسیار اهمیت داشت. این امتحان دو نوع بود؛ امتحان سرد و امتحان گرم. امتحان گرم (ورگرم یا گرموک وریه) عبارت بود از

^۱.sorsharzdarigh

^۲. کسی که کارهای قضایی را عهده‌دار بوده است. (کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۰۴)

^۳.Amin marselen

عبور از میان آتش، که در داستان سیاوش پسر کیکاووس و داستان ویس و رامین وصف آن به طور شاعرانه آمده است. نوع هیزمی که در این امتحان‌ها به کار می‌رفت، مطابق قواعد خاصی معین می‌شد و در ضمن اجرای امتحان، تشریفات مذهبی نیز به عمل می‌آمد. در زمان شاهپور دوم آذربد پسر مهر سپند برای اثبات حقانیت گفتار خود بنابر روایت موجود، خود را مورد نوع دیگر (ورگرم) قرار داد، یعنی فلز گداخته بر سینه‌ی خود ریخت. امتحان سرد (ورسرد) ممکن بود به وسیله‌ی شاخه‌های چوب مقدس به عمل آید. در این صورت آن را برسموگ وریه^۱ می‌نامیدند (کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۰۹). در قرون نخستین دوره‌ی ساسانی، کیفر جرم‌های کفر، عصیان، خیانت و فرار از جنگ، اعدام بود و مجازات جرایم نسبت به برادران دنیا هم‌چون؛ دزدی - راهزنی - هتک ناموس و ... جزای بدنی سخت یا اعدام بود (همو، همان، ص ۴۱۰). در نکاذوم نسک مقرراتی درباره‌ی کسانی که متهم به بعضی گناهان شده‌اند وجود دارد. مانند: قتل، زنا، تهدید به زنا، توقیف غیر قانونی و محروم کردن از خوراک و کاستن مزد کارگران بر خلاف قانون و خساراتی که به شخصی از جادوگران و ... برسد. عیسویان را گاهی در سیاه چال می‌انداختند و عده‌ای موش با آنها همراه می‌کردند و دست و پای محبوسان را می‌بستند به گونه‌ای که این جانوران حریص را نتوانند دفع کنند و آن جانوران گرسنه، محکومان را پس از آزار و رنج متمادی پاره می‌کردند. در زمان تعقیب عیسویان گاهی بزرگان مسیحی را رجم (سنگسار) می‌کردند.

قضا و قضاوت در دوره‌ی سلجوقیان

امر قضا و داوری میان خلق همان گونه که در ایران پیش از اسلام، از امور مهم و مورد توجه پادشاهان و زمام داران بوده، در ایران اسلامی نیز از هم امور حکومت به شمار می‌آمده است.

نظام الملک وزیر مشهور سلجوقی معتقد است که به خاطر اهمیت قضا در اسلام باید پادشاه آن را به دست بگیرد: «... و بیاید دانست که قضا پادشاه را می‌باید کردن به تن خویش، چون پادشاه ترک باشد یا تازیک یا کسی که او تازی نداند و احکام شریعت

^۱.Baresmoghvaraia

نخوانده باشد، مر او را به نایبی حاجت آید تا شغل می‌راند به نیابت او. این قاضیان همه نایب پادشاه‌اند و بر پادشاه واجب است که دست قاضیان قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد. از بهر آنکه ایشان نایب خلیفه‌اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته‌ی پادشاه‌اند و شغل او می‌کنند» (سیاست نامه، ص ۵۱).

در این دوره تمامی امور، به سلطان مربوط می‌گشت (بویل، تاریخ ایران، کمبریج، ۲۰۸/۵) اما او به موجب نظام کمال مطلوب شریعت، وظیفه اش را در مقام داور به قاضی تفویض می‌کرد، قاضی معمولاً مطابق مذهب اکثریت جمعیت ناحیه‌ای که در حدود اختیارش بود، شریعت را به کار می‌بست و نقش به سزایی در حفظ حیات امپراتوری سلجوقی داشت. او به مثابه‌ی حلقه‌ی ارتباط میان نهاد سیاسی و مذهبی و سلطان و رعایایش عمل می‌کرد. در اسناد و مدارک آن عصر گاه علما را ورثه‌ی انبیا و قاضیان را موکلان شریعت، امناء الله در اجرای احکام، رافع منازعات و احقاق حقوق ضعفا می‌خواندند. موقعیت قاضیان در برابر سلطان تا اندازه‌ای مانند موقعیت سلطان در برابر خلیفه بود. منبع مستقیم قدرت قاضیان سلطان بود که قدرت سلطانی اعمال می‌کرد، اما اقتدار رسمی ایشان از شریعت و انبیا سرچشمه می‌گرفت ولی چون خلیفه در نظم نوینی که پدید آمده بود تنها قدرت روحانی اعمال می‌کرد، از این رو قاضیان در نهاد سیاسی مستهلک گردیدند (رک، همان، ۲۵۸/۵ و ۲۵۹).

نظام الملک در سیاست‌نامه درباره‌ی پایگاه قاضی و طبقات مذهبی در سلسله مراتب دیوانی که خود در رأس آن بود صحبت کرده است. بنابراین جای شگفتی نیست که وزرای این دوره بر امور قضایی و مذهبی نظارت داشته باشند. دعاوی و قضایی که توسط محاکم شرعی رسیدگی نمی‌شده، در حیطة‌ی نظارت وزیر قرار می‌گرفته است. مثلاً سلطان مسؤولیت ایجاد محکمه مظالم را به نایب اعظم خود واگذار می‌کرد. شرح ماوردی از محکمه مظالم مبین این است که آنچه در اصل نوعی داد خواهی استثنایی از شخص سلطان بود، بعدها به صورت یک کار روزمره در اختیار نماینده او، وزیر قرار می‌گرفت تا او بر اساس مقررات شخصی به این کار رسیدگی کند. (اصفهانی، زبدة النصره و نخبة العصر، ص ۹۷-۹۸؛ راحة الصدور و آية السور، ص ۱۶۳)

قاضی بعضی اوقات در مواقع بی‌نظمی، تشکیلات دیوانی و استحکامات شهر را مرتب کرده سر و سامان می‌بخشد و به این ترتیب در حفظ و بقای تمدن و فرهنگ اسلامی می‌کوشید (ابن اثیر، الکامل، ۱۰۰/۱۰-۱۰۱).

فردی که به این منصب برگزیده می‌شود باید به کتاب و سنت و اجماع و موارد اختلاف گذشتگان آشنا باشد و نیز باید فقیه و عالم به موارد قیاس و استنباط، خردمند، امین، پایدار، بردبار، هوشیار و بیدار باشد تا غافلگیری نکند و فریبش ندهند، چشم و گوشش بی‌عیب و به زبان‌های مردمی که درباره‌ی آنان داوری می‌کند آشنا باشد. پاکدامن و بی‌طمع و عادل و رشید و درست لهجه و صاحب تدبیر و حکمش قاطع باشد و سرزنش مردمان او را از حق باز ندارد، خوش اندام و با وقار و آرام باشد. (ابن اخوه، معالم القریه فی احکام الحسبه، ص ۱۹۴)

نظام الملک در فصل ششم کتاب خود تأکید می‌کند که مردانی عالم و زاهد برای شغل قضا انتخاب کنید و آنها را از هر جهت تقویت کنید تا حکم به ناحق ندهند و دادگستری ملعبه‌ی زورمندان نشود. «باید که احوال قاضیان مملکت یکان یکان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست باشد، او را بر آن کار نگاه دارند، و هر که نه چنین بود، او را معزول کنند و به دیگری که شایسته باشد بسپارند» (سیاست‌نامه، ص ۴۸).

نمونه‌های فراوانی از واگذاری قضا به اشخاصی که صلاحیت آنها تأیید شده در عتبه‌الکتابه آمده است مانند: تفویض قضای گلپایگان به امام اجل مجد الدین محمد در زمان سلطان سنجر، در این فرمان پس از بیان ظرافت‌های شغل قضا، مجد الدین محمد را در علم ورع بی‌همتا دانسته و از او خواسته در همه حال مراقب باشد و از آن روز بزرگ که داور، آفریدگار باشد اندیشه کند (منتجب الدین، ص ۴۵) یا واگذاری قضای نوقان و دهات طوس به عمده الدین ابوسعید محمد بن اسماعیل که پس از گذشت چند سال چون هر وقت امتحان کرده‌اند کارهایش به منوال حق و حقیقت بوده، بار دیگر منصب او را تجدید کرده‌اند (همو، ص ۳۲).

قاضی موظف بود در هر کاری از مدعیان، شهود بخواهد و عده‌ی شهود بسته به اهمیت دعوی بود و شرط آن بود که شاهد عدل باشد و قاضی او را بشناسد و از عدالت و راستگویی او مطمئن باشد و اگر در آن شک داشت دیگری که به عدالت معروف بود و

او را معدل (گاهی مزکی) می‌گفتند. می‌بایست در محضر قاضی به عدالت او شهادت دهد (نفیسی، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۳۶۳).

یکی از اموری که در سلطنت ملک‌شاه مدّ نظر قرار گرفت، تنظیم کار قضاوت بود، چرا که اختلاف نظر قضاوت در کیفیت دادرسی و قبول نفوذ و تأثیر عوامل گوناگون باطنی و ظاهری در کیفیت امور قضایی از پیش مشکلاتی به وجود آورده بود که اهمّ آنها طرح دعاوی کهنه مربوط به اسناد قدیمه بود. اشخاص با ارائه‌ی اسناد و اقامه‌ی شهود، شالوده‌ی مالکیت‌های مسلم را سست می‌کردند. ملک‌شاه با ارشاد خواجه نظام‌الملک دستور العملی برای قضاوت به نام « اصل مرور زمان دعاوی حقوقی » صادر کرد که از قبول دعاوی کهنه امتناع ورزند و به طور کلی هر گونه سند و دعوایی را که سی سال از آغاز تاریخ آن می‌گذشت، برای طرح در محضر قاضی غیر قابل قبول شمارند و قضاوت نباید به آن استناد کنند و یا آن را دلیلی بر مالکیت دارنده و نشان دهنده‌اش به شمار آورند (محیط طباطبایی، دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت، ص ۲۳).

تا آنجا که تاریخ فرایند دادرسی در ایران اسلامی نشان می‌دهد، کار مملک‌شاه نخستین نمونه‌ی برجسته از رویارویی عرف با شرع یا برخورد حقوق موضوعه با حقوق اسلامی در زمینه‌ی مسائل مدنی و حقوقی و نه دست کم کیفری دانسته شده است (ساکت، نهاد دادرسی در اسلام، ص ۱۲۰).

کدام منابع خبر می‌دهند که در عهد ملک‌شاه، متظلمان برای دادخواهی آزادانه به درگاه می‌آمدند و با سلطان گفتگو می‌کردند؟ در این عهد از برکت روش آزاد منشانه‌ای که بعضی از شهریان داشتند، گفتگو و اعلام شکایت به آنان تا حدی امکان پذیر بود. دادرسی یکی از صفات برجسته‌ی ملک‌شاه بود و از این جهت به سلطان العادل شهرت داشت. هنگام رسیدگی به شکایات خودی و بیگانه، توانگر و درویش در نظرش یکسان بود. نظام‌الملک احتمال بروز فساد را در نهاد قضا از نظر دور نمی‌دارد و توصیه می‌کند که سلطان از عملکرد قاضی مانند حال عامل، شحنه و محتسب از طریق منهبیان امین و با تقوا جويا باشد. البته در دوره‌های پایانی سلجوقیان امام محمد غزالی از و آوردن قضاوت به رشوه گرفتن خبر می‌دهد و به سلطان سنجر توصیه می‌کند که امر قضاوت را شخصاً بر عهده بگیرد. بنابراین یکی از گزندهایی که قضاوت را پیوسته تهدید می‌کرد گرفتن رشوه از خواهان و یا خوانده بود. در ایران باستان سعی می‌کردند دستگاه

قضایی را از گرفتن رشوه پاک نگه دارند و اگر قاضی رشوه دریافت می‌کرد آن را در شمار جنایات بزرگی می‌دانستند و کیفر راشی و مرتشی (رشوه دهنده و رشوه گیرنده) هر دو اعدام بود (حجتی کرمانی، سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ، ص ۴۸). در دوره‌ی سلجوقیان، دادگستری و قضاوت جنبه‌ی شرعی داشت و اسناد و مدارک گویای این است که سمت قاضی پیوند نزدیکی با آسایش و منافع مردم داشته است. قاضی در واقع نماینده آنان بود و چون فتنه و آشوبی برپا می‌شد، به سازماندهی، اداره و دفاع از شهر نا آشنا نبود و به بهبود اوضاع کمک می‌کرد (حلمی، دولت سلجوقیان، ص ۱۸۲).

قاضی پایتخت و شهرهای بزرگ، ایالات و قاضی لشکر را که هر یک قاضی القضا^۱ نامیده می‌شدند سلطان منصوب می‌کرد مگر وقتی که وی در ناحیه‌ای زندگی کند که از سلطه و نفوذ مستقیم پادشاه بیرون باشد. شاید در این مورد، عمید ولایت یا مقطع، وی را بر مسند قضا می‌نشانند. قاضی القضا در ناحیه‌ای که حق قضاوت داشت معمولاً می‌توانست نوایی برای خود برگزیند. قاضیان اگر چه منصوب پادشاه بودند، اما به عنوان قدرت دیوان عالی در آن ناحیه، به شمار می‌آمدند و قدرت خود را هم به عنوان ورثه‌ی انبیا و هم به مثابه‌ی قضاوت ناحیه‌ای خاص اعمال می‌کردند که این قدرت آنان را تا اندازه‌ای در برابر حکومت مرکزی استقلال می‌بخشید (همو، همان، ص ۱۸۳).

از منابع چنین بر می‌آید که آلب ارسلان (حک ۴۵۵-۴۶۵ ه.ق) قاضی القضا^۱ در امپراتوری خود داشت که وی را قاضی القضا^۱ ممالک می‌خواندند. با بر سند انتصاب او که در محرم سال ۴۵۷ ه. ق صادر شده، نگهداری و سرپرستی مساجد و اوقاف به او سپرده بود و مأمور بود که به دعواهای شرعی رسیدگی کند و از اسنادی که به او سپرده می‌شود به دقت مراقبت نماید. به رجال بزرگ مملکت، محصلان مالیاتی، رؤسا و کلیه‌ی رعایا توصیه شده بود که او را «قاضی القضا^۱» در کل ولایات بدانند (همان جا).

در فرامین عهد سنجری و سایر ادوار از متصدیان امر قضا به خصوص قاضی القضا^۱ هر ایالت می‌خواستند علاوه بر حسن جریان امور قضایی در تعدیل و تزکیه شهود رأی قضا^۱ بر حسب صدق و کذب اظهارات آنان دگرگون می‌شد بسیار دقت نمایند و هنگام

^۱ قاضی القضا^۱ از ایران عصر ساسانی به فرهنگ اسلامی راه یافته است. (ساکت، ص ۲۵۹)

دادرسی بین فقرا و اغنیا و ستمگران و ستم کشان فرقی نگذارند و از صدور حکم عادلانه غفلت نورزند (راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۱۶/۴-۱۱۱۷).

در دوره‌ی سلجوقی شرطه همیار قاضی و از وظایف اصلی و اجرای احکام قضا بوده و در واقع از توابع تشکیلات قضایی محسوب می‌شده است. او باید کسانی را که از مقررات سرباز می‌زدند تا حدودی کیفر می‌داد و پیش از اثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی به عمل می‌آورد. بسیاری از حدود اسلامی مانند حد زنا و شراب خواری و مانند آن به وسیله‌ی شرطه اجرا می‌شد و قاضی فقط حکم آن را صادر می‌کرد. البته در تشکیلات حکومت سلجوقی اصطلاح شرطه به کار نمی‌رفته است به جای آن از سازمان‌ها و مأموران انتظامی این دوره با نام شحنة- امیر حرس- عسس- وکیل و... که هر یک به گونه‌ای به حفظ نظام داخلی شهرها می‌پرداخته‌اند سخن به میان آمده است (رک، انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۲۱۸ و ۲۱۹).

همیاران قاضی و وظایف آنها

وظایف	همیاران قاضی
۱- اجرای احکام صادره از طرف قاضی در صورت نیاز به قوهی قهریه ۲- حفظ نظم منطقه ۳- رسیدگی به شکایات علیه مستخدمان دولت ۴- نظارت بر جمع آوری مالیات	شحنه
۱- همکاری با قاضی در تنفیذ قضایا و امضای احکام ۲- همکاری در اجرای امور عرفی ۳- نظارت بر امنیت عمومی ۴- معرفی نایبی عالم از طرف خود برای مجلس قضا ۵- تلاش جهت رساندن حق به مستحق در زمینه‌ی ماترک و مواریث ۶- همکاری با دیوان اوقاف	رئیس
مدافع حقوق در دادگاه	وکیل
۱- اجرای احکام مجازات بزهکار ۲- جلوگیری از سد معبر و شلوغی ۳- حفظ نظم عمومی	عسس
اجرای احکام مجازات، گردن زدن، منله کردن، به زندان انداختن	امیر حرس
۱- رسیدگی به جرایم اشراف و خاندان‌های مهم ۲- اجرای مجازات پایین تر از حدود و تعزیرات درباره‌ی خاندان‌های مهم	نقیب

حقوق قضایی

در مباحث حقوقی باید بین حقوق شرعی و حقوق عرفی تفاوت قائل شد البته این تمایز و تفاوت خیلی واضح نیست. حقوق شرعی در مسأله‌ی معاملات یعنی تمهیداتی برای مسائل حقوقی منبعت از حیات اجتماعی، به کار می‌رفت. این حقوق با مراجعه به

سیره‌ی واقعی پیامبر، صحابه او و جانشینان بلافصلش و در مورد شیعه با رجوع به ائمه، تنظیم می‌شد. در اصل شریعت، احکامی بود که قاضی و یا حکام شرع مجری آن بودند و تمام جنبه‌های زندگی مؤمنان را در بر می‌گرفت و قانون مکتوب بود، ولی حقوق عرفی، نانوشته بود و توسط حاکم و نواب او اجرا می‌شد. البته هیچ بعید نبود که یک حکم عرفی، جنبه‌ی شرعی پیدا کند و باز هیچ بعید نبود که دولت صدور حکم را به انجام برساند، ولی چون از سوی یک قدرت مسلط صورت می‌گرفت، مخالفت با آن اغلب راه به جایی نمی‌برد. با وجود این در بیشتر اوقات با مراجعه به عرف محلی، و با فتوا از صدور حکم از طریق حکمیت و حکم، اختلافات فروکش می‌کرد و این صدور حکم مختلط مورد تأیید حکام شرع قرار می‌گرفت (لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۷۹-۸۰).

چون اعتقاد بر این بود که حقوق شرعی الهی است، بنابراین دخل و تصرف در آن امکان پذیر نبود. فقها، احکام و دستورهای خود را بر اساس وقایع سده‌های نخستین و کم و بیش تفسیر خودشان از این وقایع استوار می‌ساختند. احکام و اعمال مسلم به طور مستقل رشد می‌کرد و فقه اسلامی با دقت نظر تمام گسترش می‌یافت. شریعت اسلامی به طور نظری، قدرت حاکم را محدود می‌ساخت. بنابراین حکام عملاً به آن دست برده و از آن تخلف و یا حتی آن را انکار می‌کردند و با برتری آن در می‌افتادند. (همان جا).

یکی از ابزار شکنجه در دوره‌ی سلجوقیان استفاده از دار بود. دار، چوبی بود که گناهکاران را از آن حلق آویز می‌کردند که از رسوم بسیار قدیم در مجازات است (انوری، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۲۲۳). هم چنین آنان وسیله‌ی دیگری به نام عقابین (به فتح و به ضم) داشته اند، که ظاهراً سر آن دو چوب به شکل عقاب بوده که مقصر را به وسیله‌ی آن به دار می‌کشیدند یا مقصر را به آن بسته و با چوب می‌زدند. (همو، همان، ص ۲۲۶).

ذمیان یا اعضای جوامع تحت حمایت، یعنی مسیحیان، یهودیان، صابیان و زردشتیان (تنها در آیین نخست پیروان قابل توجهی در ایران داشتند) در محله‌های خاص خود و جدا از مسلمانان زندگی می‌کردند. آنان تشکیلات مخصوصی داشتند و در حیات جامعه‌ی اسلامی کمتر شرکت می‌کردند. اهل ذمه از آزادی مذهبی برخوردار بودند و کارگزاران مذهبی خود را خودشان بر می‌گزیدند، که احتمالاً باید به تصویب سلطان یا گماشتگان وی نیز می‌رسید. آنان ملزم به پرداخت جزیه و برخی محدودیت‌های دیگر نیز بودند که از آن جمله غبار بستن بر جامه‌ی خود برای تمییز از مسلمانان بود. به

گونه‌ای که در منشوری از دیوان رسایل سلطان سنجر برای اوحدالدین محتسب مازندران خاطر نشان گردیده است که مراقب باشد اهل ذمه غیار ببندند تا از مسلمانان تشخیص داده شوند (منتجب الدین، عتبه الکتبه، ص ۸۳). هم چنین آنان از داشتن سلاح محروم بودند (بویل، تاریخ ایران کیمبریج، ۱۶۳/۵).

چنین می‌نماید که با اهل ذمه سخت برخورد نمی‌کردند و تبعیض و تمایزی قائل نمی‌شدند، اگرچه گاهی اوقات احساسات مردم بر ضد آنان طغیان می‌کرد. ابن اثیر از واقعه‌ای در مورد یک یهودی به نام ابوسعید بن سمحا نقل می‌کند که در سال ۴۸۴ ق/۱۰۹۱ م در بغداد زندگی می‌کرد و وکیل ملک‌شاه بود. ابوسعید، پس از این‌که از خرده فروشی در خیابان کتک خورد به اتفاق گوهر آیین، شحنه‌ی بغداد، برای شکایت از ابوشجاع، وزیر خلیفه - از قرار معلوم به واسطه‌ی آنکه در خصوص ذمیان وی را مسؤول نظم عمومی می‌دانستند - به اردوی سلطان که در آن نزدیکی بود رفت. در این میان خلیفه فرمانی صادر کرد و اهل ذمه را ملزم کرد که به جامه‌های خود غیار ببندند، در نتیجه ذمیان به فرار از بغداد پرداختند. اما وقتی که ابوسعید و گوهر آیین به اردوی سلطان رسیدند درخواست آنان به برکناری ابوشجاع از وزارت خلیفه پذیرفته شد و خلیفه مجبور شد مطابق میل سلطان عمل کند (الکامل، ۱۰/۱۲۳ و ۱۲۴).

از فرمان‌های جدیدی که هر از چندگاه صادر می‌گشت و ذمیان را ملزم می‌ساخت که جامه‌های خاص بر تن کنند، برمی‌آید که اجرای این فرمان‌های دائمی نبود. در سال ۵۱۵ ق/۱۲۱-۱۲۲ م، محمود بن محمد فرمانی صادر کرد و بستن غیار بر جامه را برای اهل ذمه‌ی بغداد الزامی ساخت (بویل، تاریخ ایران کیمبریج، ۲۶۴/۵). باید توجه داشت از همان آغاز طلوع اسلام و تشکیل جوامع اسلامی، گروه‌هایی از پیروان ادیان گوناگون بدون آنکه اسلام را بپذیرند، در کنار مسلمانان در سرزمین‌های اسلامی (دارالاسلام) باقی ماندند و زندگی با مسلمانان را بر مهاجرت یا مسلمان شدن ترجیح دادند. در عصر سلجوقی با هر گروه از اقلیت‌های دینی، مطابق آیین خودشان برخورد می‌شد و آنان نیز باید به مسائل اجتماعی پایبند (عمید زنجانی، حقوق اقلیتها، ص ۱۳). مذاهب مسلط در روزگار سلجوقیان، مذهب شافعی و حنفی بود و اصولی که در روش‌های فقهی به کار گرفته می‌شد از آثار مذهبی این دو مذهب اتخاذ می‌گردید. در بعضی موارد در فرمان انتصاب قاصی تصریح می‌شد که وی باید بر طبق فلان مذهب خاص قضاوت کند (المبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۸۶).

درباره‌ی رسیدگی به جرایم ذمیان نظرهای گوناگونی وجود داشت. قاضی حنفی بر مبنای نظریه‌ی ابوحنیفه عقیده داشت شریعت درباره‌ی جرایمی که در سرزمین اسلامی اتفاق می‌افتد - هر جرمی که باشد - اجرا می‌شود، یعنی در مکانی که داخل محدوده‌ی دولت اسلامی است چه، مرتکب جرم مسلمان باشد یا ذمی، چون برای مسلمان قانونی جز شریعت وجود ندارد و ذمی با پذیرش قرارداد دائمی ذمی، خود را ملزم به رعایت احکام اسلامی به طور دائم کرده است. اما کسانی که به طور موقت در سرزمین اسلامی اقامت می‌کنند در صورتی مرتکب جرمی شوند که مربوط به حقوق افراد است، بر طبق شریعت مجازات می‌شوند. کسانی که به طور موقت در سرزمین اسلامی اقامت می‌کنند، مستأمن نامیده می‌شوند (عده، حقوق جنائی اسلام ...، ص ۳۴۸).

از آنجا که قضات شافعی بر مبنای نظر امام شافعی عمل می‌کردند او عقیده داشت که احکام شریعت درباره‌ی همه‌ی جرایم، در هر مکانی از محدوده‌ی سرزمین اسلامی رخ دهد، اجرا می‌شود، چه مرتکب جرم، مسلمان باشد یا ذمی یا مستأمن، زیرا مسلمان به طور طبیعی به سبب اعتقاد به اسلام ملزم به رعایت احکام اسلامی است و ذمی به سبب عقد ذمه‌ای که به مقتضای آن ملتزم است احکام اسلامی را به طور دائم در مقابل امنیت و مصونیت دائمی جان و مالش رعایت کند و مستأمن در حکم ذمی است و با او جز از جهت این که اقامت مستأمن به طور موقت و اقامت ذمی به طور دائم است تفاوتی ندارد. هم چنین به عقیده‌ی امام شافعی حکم شریعت درباره‌ی هر جرمی که به وسیله‌ی مسلمان یا ذمی در سرزمین غیر اسلامی وقوع یابد باید اجرا شود. مسلمان و ذمی نسبت به جرایم که در سرزمین غیر اسلامی مرتکب می‌شوند تا زمانی که ارتکاب آن از نظر شریعت بر آن دو حرام است مجازات می‌شوند هر چند که فعل در آن سرزمین مباح باشد (همان، ص ۳۹۳).

مقایسه‌ی وضعیت قضایی دوره‌ی سلجوقی با پیش از اسلام

نام سلسله	وجوه اشتراک	وجوه افتراق
مادها	<p>۱- قوه‌ی عالی‌ی قضایی در اختیار شخص شاه بود.</p> <p>۲- در امر قضا، سخت گیر و تخلف از قانون را روا نمی‌داشتند.</p> <p>۳- فردی لایق و محبوب را برای قضاوت انتخاب می‌کردند.</p> <p>۴- خلاصه‌ی مرافعات کتباً برای شاه فرستاده می‌شد سپس او حکمی صادر و پس می‌فرستاد.</p> <p>۵- قضاتی را که حکمی غلط می‌دادند یا رشوه می‌گرفتند محکوم به اعدام می‌کردند.</p>	<p>در این دوران، تجاوزکاران را به شدت مجازات می‌کردند در صورتی که در عصر سلجوقی، تعادل بیشتر بود.</p>
هخامنشیان	<p>۱- تمام اختیارات از جمله قوه‌ی قضائیه، زیر نفوذ شاه بود.</p> <p>۲- منصب قضاوت را بر مبنای شایستگی حتی به افراد فرودست هم واگذار می‌کردند.</p> <p>۳- برای رسیدگی به جرایم مدت زمان مشخصی معین می‌کردند که محاکمه طولانی نشود.</p> <p>۴- به مقررات شهود و گواهی اهمیت زیادی می‌دادند.</p> <p>۵- در دعاوی کم اهمیت ضمانت را می‌پذیرفتند.</p>	<p>در این دوران، هنگام رسیدگی به جرایم متهم، کارهای نیک و خدمات او را به حساب می‌آوردند در صورتی که در عصر سلجوقی، مطابق قانون به جرم رسیدگی می‌کردند.</p>
اشکانیان	<p>۱- پادشاه در رأس امور قضایی بود.</p> <p>۲- اقلیت‌های مذهبی دارای سیستم قضایی مخصوص به خود بودند.</p>	<p>در این دوران، فردی از نجیب زادگان برای رسیدگی به اختلافات و دعاوی انتخاب می‌شد و منصب قضاوت موروثی بود، در صورتی که در عصر سلجوقی، بر مبنای شایستگی این سمت به افراد واگذار می‌شد.</p>

<p>در این دوران، ۱- اهل ذمه از حقوق چندانی برخوردار نبودند در صورتی که در عصر سلجوقی:</p> <p>الف) اهل ذمه در محله‌های خاص خود، جدا از مسلمانان زندگی می‌کردند.</p> <p>ب) از آزادی مذهبی برخوردار بودند و کارگزاران مذهبی خود را، خودشان بر می‌گزیدند که باید به تصویب سلطان یا گماشتگان او می‌رسید.</p> <p>ج) درباره‌ی رسیدگی به جرایم ذمیان قاضی عقیده داشت شریعت درباره‌ی هر جرمی، باید اجرا شود، چه مرتکب جرم، مسلمان باشد یا ذمی.</p> <p>د) ملزم به پرداخت جزیه بودند.</p> <p>۲- گاه برچسب‌های بی دینی و بد دینی امنیت قضایی را به خطر می‌انداخت در صورتی که در عصر سلجوقی این گونه نبود.</p>	<p>۱- پادشاه در رأس امور قضایی بود.</p> <p>۲- در دادرسی‌های مهم، دادگاه با چند دادرس بر پا می‌شد و رأی اکثریت ملاک قرار می‌گرفت.</p> <p>۳- دو دادگاه شرع و عرف به دادرسی می‌پرداختند که دعاوی خانوادگی مانند ارث، وصیت، اموال منقول و یا غیر منقول و رسیدگی به اختلافات بزرگان در دادگاه‌های دولتی و عرفی رسیدگی می‌شد و مُغ‌های زرتشتی مسائل شرعی را بررسی می‌کردند.</p> <p>۴- قضات همیارانی داشتند که پس از صدور حکم، دادنامه را نزد رئیس دادگاه می‌فرستادند.</p> <p>۵- دادگاه می‌توانست از خواهان، وثیقه بگیرد. اگر خواهان بر خلاف حکم دادگاه رفتار می‌کرد، این وثیقه به نفع دولت ضبط می‌شد.</p> <p>۶- اگر کسی به حق خود نمی‌رسید می‌توانست به شاه رجوع کند.</p> <p>۷- قانون، برای احضار شهود مدتی معین می‌کرد.</p> <p>۸- با مجرمان سیاسی سرسختانه برخورد می‌شد تا عبرتی برای دیگران باشد.</p>	<p>ساسانیان</p>
---	---	-----------------

از مقایسه‌ی وضعیت قضایی دوره‌های پیش از اسلام و عصر سلجوقی چنین

بر می‌آید که:

- ۱- در دوره‌ی سلجوقی پیش از اسلام تمام اختیارات در دست پادشاه بود یعنی قضات هم تحت تسلط سلطان بودند.
- ۲- شایستگی قاضی در عصر مادها، هخامنشیان و سلجوقیان اهمیت داشت.

۳- سلجوقیان همچون اشکانیان برای اقلیت‌های مذهبی سیستم قضایی خاصی ایجاد کرده بودند.

۴- در دوره‌ی هخامنشیان، ساسانیان و سلجوقیان مقررات شهود و گواهی اهمیت زیادی داشت و برای رسیدگی به جرایم مدت زمان مشخصی معین می‌کردند.

۵- در دوره‌ی ساسانیان و سلجوقیان، دو دادگاه عرف و شرع به دادرسی می‌پرداختند و قضات همیارانی داشتند.

نتیجه

حکومت سلجوقیان مدت‌ها پس از ظهور اسلام در ایران تشکیل شد. از آنجا که آنان مردمی دامدار و کوچ نشین بوده و زندگی قبیله‌ای داشتند با شیوه‌های مملکت‌داری آشنایی نداشتند بنابراین سعی کردند از روش حکومت‌های پیش از خود استفاده نمایند. آنها در زمینه‌ی دادرسی بیشتر به شیوه‌ی عصر ساسانی عمل می‌کردند. گمان می‌رود نقاط مشترک این دوره با دوره‌ی ساسانی را می‌توان در وجود سمت‌هایی با وظایف یکسان دانست به عنوان نمونه سرپرست قاضیان که قاضی القضات نامیده می‌شد همان وظایف شهر دادورز (سرپرست کل داد و رزان) عصر ساسانی را داشت. در هر دو دوره در دادگاه‌های شرع و عرف به دادرسی می‌پرداختند. در دادگاه‌های حقوقی از مشاور یا وکیل استفاده می‌کردند. اگر کسی در مراجع عدلیه به حق خود نمی‌رسید، می‌توانست به شاه رجوع کند. در دادرسی‌های مهم، دادگاه با چند دادرس برپا می‌شد. قضات همیارانی داشتند که پس از صدور رأی، دادنامه را نزد رئیس دادگاه می‌فرستادند. مقررات شهود و گواهی در همه‌ی دوره‌ها بوده است و قاضی برای احضار شهود مدتی معین کرده و زمانی که عدالت گواه یا گواهان برای قاضی روشن نبوده به صورت محرمانه از افرادی مطمئن پرس و جو می‌کرده است. با مجرمان سیاسی، سرسختانه برخورد می‌کردند تا عبرتی برای دیگران باشد.

درباره‌ی تفاوت وضعیت قضایی عصر سلجوقی با دوره‌های پیش از اسلام باید گفت: با این که اجرای عدالت در همه‌ی دوره‌ها مد نظر بوده ولی در هر دوره‌ای عدالت مفهومی خاص داشته است. در عصر هخامنشی آن چنان دم از عدالت می‌زدند که در مورد افرادی

که رعایت عدالت نمی‌کردند (به ویژه قضات) پوستشان را می‌کنند که این خود نوعی بی‌عدالتی است و در جامعه‌ی ساسانی حفظ حقوق طبقه‌ی حاکم را عدالت می‌دانستند در صورتی که با ورود اسلام به ایران، مردم طبق موازین اسلامی خواهان احقاق حق خویش بودند، هر چند گاهی اتفاق نمی‌افتاد. دیگر این که در ایران باستان قاضی مانند هر کارمند دیوانی بلند پایه، از میان اشراف و نجیب زادگان برگزیده می‌شد، در حالی که در ایران عصر سلجوقی بیشتر به تناسب شایستگی این منصب به افراد واگذار می‌شد. درباره‌ی حقوق اهل ذمه باید گفت پیش از اسلام به ویژه در عصر ساسانی با آنان سرسختانه رفتار می‌کردند و دست‌بند و زنجیر بر دست و پای محبوسان عیسوی می‌نهادند در حالی که در عصر سلجوقی با اهل ذمه سخت برخورد نمی‌کردند و تبعیض و تمایزی قائل نمی‌شدند، هر چند گاهی احساسات مردم بر ضد آنان طغیان می‌کرد.

سلجوقیان وارث فرهنگ ایران و از طرفی فرهنگ ترکان بودند و با مسلمان شدن تحت تأثیر اسلام قرار گرفتند و با توجه به این که شیوه‌های حقوقی و قضایی هر جامعه‌ای بازتاب روش زندگی و شرایط فرهنگی اجتماعی آن جامعه است، این روش‌ها در فرهنگ و تمدن اسلامی و تثبیت پایه‌های حکومت سلجوقی، تأثیر مثبتی داشته است، به گونه‌ای که آنان توانستند امپراتوری بزرگی در ایران پس از اسلام ایجاد کنند.

📖 کتاب‌نامه:

۱. ابن اثیر، عز الدین، الکامل فی التاریخ، چاپ بیروت، بی نا ۱۳۶۸ هـ ق / ۱۹۶۶ م.
۲. ابن اخوه، محمد بن محمد بن احمد قرشی، معالم القربه فی احکام الحسبه، آیین شهرداری در قرن هفتم، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۳. احمدی، اشرف، قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، بی تا.
۴. اصفهانی، فتح بن علی بن محمد، زبدة النصره و نخبه العصره - تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه‌ی محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
۵. انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۵.

۶. اومستد، آلبرت تن آیک، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، مترجم محمد مقدم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۸۳.
۷. بویل، جی آ، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۸. حجتی کرمانی، علی، سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ، تهران، مؤسسه انتشارات مشعل دانشجو، ۱۳۶۹.
۹. حلمی، احمد کمال الدین، دولت سلجوقیان، ترجمه‌ی عبدالله ناصری طاهری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه ۱۳۸۳.
۱۰. خواجه نظام الملک، سیاست‌نامه، سیر الملوک، به کوشش جعفر شعار، تهران، کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۸.
۱۱. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه‌ی پرویز داریوش، تهران، اقبال، ۱۳۴۱.
۱۲. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۳.
۱۳. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، سپهر، ۱۳۵۶ ش.
۱۴. ساکت، محمد حسین، نهاد دادرسی در اسلام، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵.
۱۵. عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیتها، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم ۱۳۶۷.
۱۶. عوده، عبدالقادر، حقوق جنائی اسلام بر اساس مذاهب پنج گانه و مقایسه آن با حقوق عرفی، ترجمه‌ی اکبر غفوری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۷. فرای، ریچارد. ن، میراث باستانی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۸. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، چاپ چهارم ۱۳۵۱.
۱۹. _____، _____، وضع ملت و دولت دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه‌ی مجتبی مینوی، تهران، کمیسیون معارف، ۱۳۱۴.
۲۰. کلی یو، تاریخ هردوت، ترجمه‌ی دکترهادی هدایتی، تهران، انتشارات دانشگاه ۱۳۳۶.
۲۱. لمبتن، آن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.
۲۲. محیط طباطبایی، محمد، دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت، تهران، ضمیمه مجله وحید، ۱۳۴۷.
۲۳. مدنی، سید جلال الدین، آیین دادرسی کیفری ۱ و ۲، تهران، پایدار، چاپ دوم ۱۳۸۰.

۲۴. منتجب الدین، مؤید الدوله بدیع اتابک الجوینی، عتبه الکتبه، مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۹.

۲۵. نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.

۲۶. هردوت، تواریخ، ترجمه‌ی وحید مازندرانی، بی‌جا، دنیای کتاب، ۱۳۶۸.